



مولانا و راجرز

«مولوی» و «راجرز»، دو شخصیت برجسته‌ای هستند که اگرچه به‌لحاظ تاریخی، حدود هفت قرن از یکدیگر فاصله داشتند، اما دیدگاه‌های زیبایی از «فرآیند انسان‌شدن» را ارائه داده‌اند. «مولوی» انسان‌گرای معنوی‌نگر، ضمن نگاهی رازآلود و حیرت‌زا به انسان، با صفای آینه‌ی باطن و انقلاب درونی خویش، توانست گام‌هایی تا رسیدن به انسان کامل را ناباورانه بردارد و الگویی شد که نام، آثار و اشعارش، قرن‌هاست آتش به خرم‌ن سوختگان عالم می‌زند و «راجرز» انسان‌گرای تجربی‌نگر، در روزگار قحطی انسان، از خودشکوفایی و «هنر انسان‌شدن» سخن گفت و نقش جامعه را در خودشکوفایی، امری کلیدی معرفی کرد و بر این باور بود که در جوامعی که شخص از هم‌خوانی، توجه مثبت بی‌قید و شرط و همدلی برخوردار باشد، می‌تواند به‌سوی خودشکوفایی پیش‌رود. اما از منظر «مولانا»، رسیدن به نور خدایی و اشراق و شهود باطنی، پایان نقطه‌ی خودشکوفایی‌ست که مراحل آن در سلسله‌مقالات پیش‌رو، به‌گونه‌ای زیبا مورد تحلیل روان‌شناختی قرار گرفته است:

تفاوت دیدگاه «مولانا» و «راجرز» از جنبه‌های مختلف

از جنبه‌ی جهان‌بینی

«مولانا» رسیدن به مرحله‌ی خودشکوفایی و تحقق نفس را در خام‌بودن، پخته‌شدن و سپس به مرحله‌ی فنا رسیدن و پیوستن به عالم ملکوت می‌داند اما «راجرز» بر تحقق نفس و پروبال دادن به آن و نه فنا و نابودی‌اش، تأکید می‌کند. «راجرز» انسان را در یک محدوده‌ی جغرافیایی و مقطع زمانی و مکانی خاص (این‌جا و اکنون) در نظر می‌گیرد و کاری به گذشته و این‌که از کجا آمده‌ایم و آمدن ما به‌ر چه بوده، ندارد اما «مولانا» از ریشه و خاستگاه اولیه‌ی انسان شروع می‌کند و تا قیامت و جهان پس از مرگ (معاد)، انسان را همراهی می‌کند، درحالی‌که «راجرز» انسان را تا مرحله‌ی کامل‌شدن کارکرد و رسیدن به مرتبه‌ی رشد و بلوغ شناختی، همراهی می‌کند و به این‌که در گذشته چه اتفاقی افتاده و بعداً چه پیش می‌آید، کاری ندارد. به‌زعم «مولانا» تمام کائنات و موجودات، رو به‌سوی حق دارند و پویایی و شکوفایی آن‌ها درواقع، مظهر تأییدی‌ست بر این مهم که «بازگشت همه به‌سوی اوست». زندگی حقیقی و سالم را باید ورای این عالم خاکی جست‌وجو کرد: **جمله اجزا در تحرک، در سکون**

اطقان کانا الیه راجعون

«مولانا» هم‌چون «افلاطون» مدام می‌گوید که آن‌چه در این جهان وجوددارد، سایه‌ای‌ست از وجود یک غایت عظیم که تنها انسان کامل و خودشکوفاء، قادر به درک آن می‌باشد:

مرغ بر بالا پران و سایه‌اش

می‌دود بر خاک، پران مرغ‌وش

ابلهی، صیاد آن سایه شود

می‌دود چندان که بی‌مایه شود

بی‌خبر کان عکس آن، مرغ هواست

ی‌خبر کی اصل آن سایه کجاست

«مولانا» صریحاً اظهار می‌دارد وقتی که چشم، بسیار بینا و نافذ باشد، حقیقت را بدون اسباب و واسطه مشاهده می‌کند اما افراد ناشکوفاء، به اسباب و واسطه‌ها توجه می‌کنند. پس آن‌کس که روح و جانش از حیظه‌ی عناصر مادی خارج است، به مقامی می‌رسد که محدوده‌ی اسباب و علل را می‌شکافد و از آن درمی‌گذرد:

بی‌سبب بیند چو دیده شد گذار

تو که در حسی، سبب را گوش‌دار

آن‌که بیرون از طبایع، جان اوست

منصب خرق سبب‌ها، آن اوست

و پس از آن است که «مولانا» به توصیف مقام افراد خودشکوفاء می‌پردازد:

گفت: خلقان چون ببینند آسمان

من ببینم عرش را با عرشیان

هشت جنت، هفت دوزخ، پیش من

هست پیدا هم‌چو بت پیش شمن

یک‌به‌یک وامی‌شناسم خلق را

هم‌چو گندم من ز جو در آسیا

و سپس در جای دیگری به توصیف بیش‌تری از این گروه می‌پردازد و می‌گوید که اینان، دیگر از گزند‌های نفس محفوظ‌می‌مانند و به بصیرت واقعی دست‌پیدامی‌کنند:

سر بلند من، دو چشم من بلند

بینش عالی، امان‌ست از گزند

آن‌چه خواهد بود بعد بیست‌سال

داند اندر حال، آن نیکو‌خصال

پارسی را پاس بداریم



آنچه فرهنگ ما را زنده نگاه داشته، زبان مادری مان است؛ پس تلاش کنیم زبان مادری خود را زنده نگاه داریم و تا می‌توانیم از واژه‌های زبان خودمان بهره ببریم و با آن‌ها گفت‌وگو کنیم و بنویسیم.

- به جای **رعب** بگویید **ترس**
- به جای **همین‌طور** بگویید **همین‌گونه**
- به جای **اکثر** قریب به اتفاق بگویید **بیش‌تر**
- به جای **قصد دارند** بگویید **برآن‌اند**
- به جای **تحول** بگویید **دگرگونی**
- به جای **کثیف** بگویید **ناپاک**
- به جای **مبتکر** بگویید **نوآور**
- به جای **اکتفا** بگویید **بسند**
- به جای **مطرود** بگویید **رانده شده**
- به جای **متولد** بگویید **زاده**
- به جای **حیرت‌آور** بگویید **شگفت‌انگیز**
- به جای **تعجب‌آور** بگویید **شگفتی‌آور**
- به جای **یک‌طرفه** بگویید **یک‌سویه**
- به جای **داخلی** بگویید **درونی**
- به جای **دست‌آخر** بگویید **در پایان**
- به جای **مکانیزم** بگویید **سازوکار**
- به جای **غافل** بگویید **ناآگاه**
- به جای **انتظار می‌رود** بگویید **پیش‌بینی می‌شود**
- به جای **محتوا** بگویید **درنمایه**
- به جای **اقدام‌نمودن** بگویید **دست‌زدن**
- به جای **ضروری** بگویید **بایسته**
- به جای **در عین حال** بگویید **در همان‌سان**
- به جای **نسبتاً** بگویید **کمابیش**
- به جای **نامرتبی - بی‌نظمی** بگویید **نابه‌سامانی**
- به جای **اسراف** بگویید **ریخت‌وپاش**
- به جای **سوبسید** بگویید **یارانه**
- به جای **دسته‌جمعی** بگویید **گروهی**

به کوشش سایت ایرانیان بلژیک

از منظر افراد خودشکوفای واقعیت‌آین جهان، مانند «کف» است و حقیقت، هم‌چون «آب دریا». خودشکوفای به آب دریا چشم می‌دوزد یعنی به عمق هستی که همان ذات و صفات خداوندی‌ست، نظر دارد و نگاه او، یک نگاه رازآلود است:

آن که کف را دید، سرگویان بود

و آن که دریا دید، او حیران بود

آن که کف را دید، نیت‌ها کند

و آن که دریا دید، دل دریا کند

آن که کف‌ها دید، باشد در شمار

و آن که دریا دید، شد بی‌اختیار

به این ترتیب، «مولانا» کسانی که بر لب دریای هستی نشستند را دو گروه می‌داند؛ گروهی که به کف روی آب که همان زیبایی‌ها و ظواهر است، چشم دوخته‌اند و گروهی که فراتر از همگنان و هم‌عصران خود، به جهان نظر دارند. از نگاه «مولوی» اینان انسان‌های خودشکوفای هستند چرا که به شناخت خود، جهان و خالق جهان نائل آمده‌اند و دچار اضطراب و پریشانی هم نمی‌گردند اما «اجرز» مطابق متد پدیدار شناختی خود، درک انسان از واقعیت‌ها و تجربه‌ی شخصی او از رویدادها و پدیده‌ها را معیار انسان با کارکرد کامل در نظر می‌گیرد. به‌زعم او، جاری شدن روی همین کف‌ها که واقعیت‌های زندگی روزمره هستند، موجب رهایی انسان از دفاع‌های روانی می‌شود و او را در مسیر انسان شدن به جریان می‌اندازد. جاری شدن در زندگی روزمره موجب سرخوشی، بقا و تعالی ارگانسیم می‌شود. در نظام تجربی «اجرز»، حواس پنج‌گانه از جایگاه خاصی برخوردارند؛ حس شنوایی، بینایی، لامسه و... باید وظایف خود را به‌درستی به انجام برسانند تا یادگیری و تجربه (که حاصل کارکرد دقیق این حواس‌اند) به‌درستی صورت گیرد. درحالی‌که از چشم‌انداز جهان‌نگری «مولانا»، حواس ظاهری انسان، کوتاه‌بین و محدودنگرند و نمی‌توانند انسان را به حقیقت برسانند:

چشم حس هم‌چون کف دست‌ست و بس

نیست کف را بر همه‌ی او دسترس

چشم دریا دیگرست و کف دگر

کف بهل، وز دیده‌ی دریا نگر

«مولانا» در این‌جا کف آب دریا را با کف دست مقایسه نموده و انسان را به فراتر رفتن از کف‌ها و ظواهر و حصول وسعت اندیشه و نظر، دعوت می‌کند. به‌زعم او، چشم دریابین را با دیده‌ی کف‌بین، فرقی‌هاست. اگر خواهان رسیدن به تعالی و خودشکوفایی هستیم، باید با چشم دل و نه با چشم سر، به حقایق هستی بنگریم. آن‌چه با حواس آدمی ادراک و فهمیده می‌شود، هم‌چون عمل کف دست است که تنها جسم‌بودن و ظواهر اشیاء را لمس می‌کند و از این حیث، ناقص و نارساست؛ هم‌چنان‌که با سوزن کف دست، تنها می‌توان بخش کوچکی از وجود بیرونی واقعیات را دریافت نمود، چشم سر نیز تنها می‌تواند وجود خارجی اشیاء و پدیده‌ها را ببیند.

دیده‌ی تن دائماً تن‌بین بود

دیده‌ی جان، جان پرفرن‌بین بود



سعید عبدالملکی

s_abdolmalaki@yahoo.com

محمد مهدی شریعت باقری

جهت تهیه‌ی کتاب، با دفتر مجله تماس بگیرید.